

جستار‌گشایی در فقه پژوهی شیخ بهایی

سیف‌الله صرامی*

چکیده: شیخ بهایی (ره) دانشمندی است عمیق و دارای ابعاد مختلف فقهی، اصولی، تفسیری، حدیثی، ریاضی، معماری و غیره. شاهکارهای او در هر یک از این ابعاد نیازمند پژوهش‌های متعدد و متنوع است. این مقاله درآمندی است بر فقه پژوهی. او در چند بعد: ساختار فقه، نقش قرآن و حدیث و رابطه این دو در فقه، نقش اصول فقه، جایگاه علوم حدیث به ویژه رجال و در نهایت، نوع توجه او به اقوال فقها. پس از این پنج محور، نگاهی به یک نمونه از فقه او در موضوع اجتماعی امر به معروف و نهی از منکر انداخته شده است.

کلیدواژه‌ها: شیخ بهایی، فقه، ساختار فقه، منابع فقه، اصول فقه، علوم حدیث، رجال، امر به معروف و نهی از منکر.

۱. «بهاء‌الدین محمد بن حسین بن عبدالصمد»، معروف به شیخ بهایی (۹۵۳-۱۰۳۱ ه. ق) جامع علوم و فنون زمان خود در دوره میانی سلسله صفویه در ایران است. در کودکی همراه پدر دانشمندش از لبنان به ایران مهاجرت کرد. ^۱ تنوع آثار علمی و عملی این عالم بزرگ در حوزه‌های مختلف ادب، عرفان، ریاضیات،

* عضو هیئت علمی پژوهشکده فقه و حقوق پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

۱. شیخ عباس قمی: الکنی و الالقاب، انتشارات بیدار، قم، بی تا، ج ۲، ص ۸۹.

حدیث، فقه، اصول، تفسیر، معماری، علوم غریبه و غیره، مانع از دقت، جامعیت و نوآوری او در عرصه‌های گوناگون نشده است. پژوهش‌های متنوعی لازم است تا بتوان به شناخت و شناساندن ابعاد مختلف آثار او نائل گشت.

بدون تردید فقاهت شیخ بهایی، بر تارک محاسن و فضایل او جای دارد. علاوه بر آثار مختلف او در فقه استدلالی و علوم وابسته شامل اصول فقه، رجال، حدیث، تفسیر و...، اثر ماندگار وی در فقه فتوایی به نام «جامع عباسی» به زبان فارسی، سند جاویدان مرجعیت فقهی او در دورانی از دوران‌های شکوفایی فقه و اصول امامیه است. با وجود این سند، عنوان «شیخ الاسلام» که در عهد صفویه به واجدان بالاترین مراتب فقاهت و علوم دینی اعطا و اطلاق می‌شد^۲، برای او^۳، در درجه دوم اهمیت قرار می‌گیرد. در این فرصت مختصر تلاش می‌کنیم افق‌هایی از فقه پژوهی این فقیه سترگ را پیش روی پژوهش‌گران برای کاوش و تحقیق شایسته بگشاییم.

۲. فقه شیخ بهایی، فقهی است روشمند و منسجم. روشمندی فقه او را می‌توان با توجه به چند محور اصلی پیگیری کرد. در این صورت، با فرض عدم توافق بر سر معنای روشمندی، دست کم به طور مشخص، جستارهایی در فقه پژوهی او گشوده‌ایم؛ خواه از به هم پیوستن این جستارها، نام «روشمندی فقه شیخ بهایی» را بر آن روا بدانیم یا خیر. محور اول، ساختار و تقسیم‌بندی‌هایی است که شیخ برای فقه خود در کتاب‌های «حبل‌المتین»، «مشرق‌الشمسین» و دیگر آثار ارائه می‌دهد. محور دوم، توجه او به دو منبع اصلی فقه یعنی کتاب و سنت و رابطه آن‌ها است که از لابه‌لای کلمات او آشکار می‌شود. محور سوم، جایگاه و نقش اصول فقه در فقه شیخ بهایی است. محور چهارم، جایگاه و نقش علوم حدیث، به ویژه دانش‌های رجال و درایه در فقه اوست. پنجم، نگاه او به اقوال فقها و نقش شهرت فتوایی در فقه است.

۲. ر. ک. رسول جعفریان: صفویه در عرصه دین، فرهنگ و سیاست، پژوهشکده

حوزه و دانشگاه، قم، ۱۳۷۹، ج ۱، ص ۲۰۹ به بعد.

۳. شیخ عباس قمی: همان.

پس از این پنج محور، ارائه نمونه‌ای از فقه او در بحث امر به معروف و نهی از منکر، تطبیق روش فقهی او در موضوعی از فقه اجتماعی است. انتخاب این نمونه با آن که از کتاب‌های فقهی وی گرفته نشده، برای آن است که شاید بتوان از روش فقهی او در فقه اجتماعی عصر جمهوری اسلامی بهره برد.

۳. وی در آغاز کتاب «حبل المتین» پس از مقدمه‌ای در علم درایه، ساختار کلی فقه خود را چنین معرفی می‌کند: «... و رتبه علی اربعة مناهج اولها فی العبادات و ثانیها فی العقود و ثالثها فی الايقاعات و رابعها فی الاحکام». ^۴ این تقسیم‌بندی کلی فقه، همان است که محقق حلی در «شرایع» از آن پیروی کرده است و ظاهراً ابتکار خود او است. برخی در بیان وجه منطقی این تقسیم، نوشته‌اند: «مباحث فقهی یا درباره امور اخروی است یا امور دنیوی. اگر مورد اول باشد، عبادات است. اگر مورد دوم باشد، یا نیازمند عبارت است یا نیست. اگر نباشد، احکام است؛ مانند دیات، قصاص و میراث. اگر نیازمند عبارت باشد، یا از دو طرف نیازمند است یا از یک طرف. اگر دومی باشد، ایقاعات است؛ مانند طلاق و عتق. و اگر اولی باشد، عقود است که معاملات و نکاح را شامل می‌شود». ^۵ در آغاز کتاب «مشرق الشمسین» هم به همین تقسیم‌بندی اشاره می‌کند. ^۶ وی گراچه ظاهراً، موفق به تکمیل هیچ یک از این دو کتاب نشده، در بخش‌های به انجام رسیده مباحث عبادات، پس از تقسیم‌بندی کلی و در ادامه بحث، موافق با صاحب شرایع پیش نرفته است. در «حبل المتین» پس از اشاره به تقسیم اولیه، برای بخش عبادات، پنج کتاب پیش‌بینی می‌کند و نخستین آن‌ها را «الکتاب الاول فی الصلاة» قرار می‌دهد. ^۷ سپس، مباحث «طهارت» را به عنوان مقصد اول از

۴. شیخ بهایی: حبل المتین، بصیرتی، قم، ۱۳۹۰ق، ص ۹.

۵. مقدمه شرایع الاسلام به قلم عبدالحسین محمدعلی بقال، مطبعة الآداب، نجف الاشرف، ۱۳۸۹ق، ص ن.

۶. شیخ بهایی: مشرق الشمسین، بصیرتی، قم، بی‌تا، ص ۲۶۸ و ۲۷۹؛ و ادامه حبل المتین.

۷. شیخ بهایی: حبل المتین، ص ۹.

مقاصدی که در مقدمات صلاة است، می‌گنجانند.^۸

اما در «مشرق الشمسین» پس از تقسیم اولیه، برای بخش عبادات، شش کتاب پیش‌بینی می‌کند و «کتاب طهارت» را نخستین کتاب قرار می‌دهد.^۹ این تفاوت، با توجه به ماهیت مباحثی که در «کتاب طهارت» طرح می‌شود، قابل درک است. از یک سو بسیاری از مباحث کتاب طهارت، برای نماز جنبهٔ مقدمی دارد. شناخت نجاسات، پاک‌کننده‌ها، وضو، غسل‌ها و نواقض وضو و مانند این‌ها، همگی در مقدمات، شرایط و موانع نماز دخالت دارند. اما، از سوی دیگر، پاره‌ای از مباحث مهم هم در این کتاب وجود دارد که جنبهٔ نفسی دارند و به مقدمات نماز مربوط نمی‌شود؛ مانند احکام کفن و دفن میت و نیز برخی احکام استحبابی و کراهتی مانند آداب تخری و آداب حمام. از همین روست که فقیهان، اگر کتاب طهارت را از مقدمات کتاب صلاة قرار ندهند، دست‌کم در عمل، همهٔ مباحث طهارت را در کتاب‌های فقهی، بر مباحث نماز مقدم می‌کنند و بحث طهارت را نخستین بخش مباحث فقهی قرار می‌دهند.

اما شیخ بهایی ابتکار خود را در ارائه ساختار و تقسیم‌بندی منطقی در کتاب «اثنی عشریه» نشان داده است. روی مباحث عمده نماز را در این کتاب در چند تقسیم‌بندی به هم پیوسته که همه آن‌ها دوازده تایی است، می‌گنجانند. در آغاز می‌گوید همهٔ اموری که در نمازهای پنجگانه معتبر است، دوازده نوع است؛ زیرا، این امور یا از نوع فعل است یا ترک فعل، و هر کدام یا واجب است یا مستحب، و نیز هر کدام یا زبانی است یا قلبی یا رکنی؛ پس مجموعاً دوازده قسم می‌شود.^{۱۰} از ضرب تقسیم اول در دوم، چهار قسم؛ و از ضرب این چهار قسم در اقسام سه‌گانه تقسیم سوم، روی هم رفته، دوازده قسم حاصل می‌شود. این دوازده قسم، عناوین دوازده فصل کتاب است. در هر

۸. همان، ص ۱۱.

۹. شیخ بهایی: مشرق الشمسین، ص ۲۷۹.

۱۰. شیخ بهایی: الاثنی عشریه، منشورات مکتبه آیه‌الله مرعشی، قم، ۱۴۰۹ق، ص ۲۳.

فصلی نیز، مطالب را چنان می‌چیند که در دوازده مورد جمع بندی می‌شود. برای مثال، در فصل اول، به عنوان افعال واجب زبانی، دوازده امر را زیرمجموعه فصل قرار می‌دهد و برای هر امری، به صورت فشرده به ادله و گاهی اقوال فقها در آن‌ها اشاره می‌کند. مثلاً امر اول فصل اول، تکبیرة الاحرام است که درباره آن می‌نویسد:

و هی رکن بالنص و الاجماع و صحیحة الحلبي...^{۱۱}

جای بحث و بررسی در ساختار فقه، به ویژه در بخش‌های غیر عبادی که محل تداخل موضوعی دانش فقه با دانش حقوق می‌باشد، فراخ‌تر از آن است که در این مختصر بگنجد. با توجه به صحنه عملی کارکرد دانش حقوق که همان صحنه اجرای قوانین در محاکم و امثال آن است و نیز ضرورت‌های آموزشی، می‌توان در تقسیم‌بندی مباحث حقوقی به کاوش پرداخت. فقه نیز برای حضور بیشتر و فعال‌تر در صحنه اجتماع نمی‌تواند بدون توجه به این واقعیات، ساختار مباحث خود را - البته با پشتوانه میراث گرانبهایی که در این زمینه از تدوین‌های فقها در دست دارد - به روز رسانی نکند.

۴. توجه شیخ بهایی به دو منبع اصلی فقه (کتاب و سنت) و رابطه آن‌ها، در خور تحقیق و بررسی است. تا آن‌جا که نگارنده می‌داند، وی نخستین کسی است که واژه «منبع» را برای آنچه احکام اسلامی چه اصلی و چه فرعی از آن می‌تراود، به کار برده است. در مقدمه حبل‌المتین، می‌نویسد:

ان اهم ما توجهت الیه الهمم العوالی و احق ما نقضت علیه
الایام و اللیالی هو العلوم الدینیة التي علیها مدار امر الاسلام و
المعارف الملیة التي الیها دعی الانبیاء علیهم السلام. سیما
علم الحدیث و درایته و نقله و روایته و البحث عن حاله و
التفحص علی رجاله و الوقوف علی رموزه و الوصول الی

کنوزه؛ فانه بعد علم التفسیر، منبع العلوم الشرعیة و اساس الاحکام الاصلیة و الفرعیة...^{۱۲}

از مهم ترین چیزهایی که همت های بلند به آن توجه دارد و شایسته ترین اموری که شب و روز برای آن صرف می شود، همانا علوم دینی است که اسلام بر محور آن می چرخد و معارف انبوهی است که انبیا به آن فراخوانده اند، به ویژه دانش حدیث، درایه، نقل و روایت آن و نیز بحث درباره حدیث و کاوش در رجال آن و آگاهی از رازها و دریافت گنج های آن است؛ چرا که علم حدیث، پس از علم تفسیر، منبع علوم شرعی و پایه احکام اصلی و فرعی است... .

قرار دادن «علم حدیث»، پس از «علم تفسیر» جز از آن رو نیست که مرتبه «سنت» به لحاظ منبع بودن برای معارف اسلامی، پس از «قرآن» قرار دارد. این ترتیب می تواند برگرفته از روایاتی باشد که اعتبار احادیث را موقوف بر عدم مخالفت با قرآن کریم می داند.^{۱۳} از این رو کسی که در پی به دست آوردن معارف اسلامی است، باید ابتدا، بر اساس دانش تفسیر، به قرآن مراجعه کند تا ضمن به دست آوردن معارف آن، هنگام مراجعه به سنت، بر اساس دانش حدیث، آنچه را که مخالف با قرآن است، کنار بگذارد. در این جا مباحث اصولی دقیقی وجود دارد که باید ضمن تفاوت گذاری بین انواع مخالفت و موافقت، ضمن رعایت ترتیب فوق، از تفسیر روایات نسبت به قرآن و نیز تقیید و تخصیص مطلقات و عمومات آن توسط روایات، بهره

۱۲. شیخ بهایی: حبل المتین، ص ۸.

۱۳. ر. ک. الشیخ اسماعیل المعزی الملایری: جامع احادیث الشیعه، (تحت اشراف آیت الله بروجردی) مؤلف، قم، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۳۱۱ به بعد، ابواب المقدمات، باب ۶ حدیث ۸ به بعد.

شایسته برده شود. ۱۴

۱۶۱



جستار گشایی در فقه پژوهی شیخ بهایی

توجه شیخ بهایی به قرآن و جایگاه آن در استنباط و نیز رابطه آن با سنت، عملاً در «مشرق الشمسین» او نمایان است. وی در آغاز این کتاب می گوید که ضمن این که در پی به دست دادن احکام شرع برآمده از کتب اربعه می باشد، مطالب خود را با تفسیر آیات مربوط آغاز می کند. ۱۵ برای مثال، در اول کتاب پس از تقسیم کلی مباحث می گوید:

المسلک الاول فی الطهارة المائیه و فیہ مقاصد؛ المقصد الاول فی الوضوء و فیہ مطلبان، المطلب الاول فی تفسیر الآیة الکریمة الواردة فی بیانہ . قال الله تعالی فی سورة المائدة (یا ایها الذین آمنوا اذا قمتم الی الصلاة فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق و امسحوا برؤوسکم و ارجلکم الی الکعبین ...) ۱۶ و الکلام فیما یتعلق بتفسیر هذه الآیة الکریمة یتدعی اطلاق عنان القلم بایراد اثنی عشر درساً ...

مسلك اول در طهارت با آب [مقابل طهارت با خاک] است. در این مسلك، چند مقصد وجود دارد. مقصد اول درباره وضو است، و در این باره دو مطلب وجود دارد. مطلب اول

۱۴. ر. ک. شیخ انصاری: فرائد الاصول، ص ۶۷ به بعد و ص ۴۴۷، ؛ آخوند محمد کاظم خراسانی: حاشیه بر رسائل، ص ۵۹، و کفایة الاصول، ج ۲ ص ۸۰ و ۳۹۱؛ محمد علی کاظمی: فوائد الاصول (تقریرات درس اصول شیخ محمد حسین نائینی)، ج ۳، ص ۱۶۲؛ محمد سرور واعظ بهسودی: مصباح الاصول (تقریرات درس اصول آیه الله سید ابوالقاسم خویی)، ج ۳، ص ۴۱۲ تا ۴۱۸؛ امام خمینی: رسائل، ج ۲، ص ۷۸ تا ۸۳؛ و سید محمود هاشمی: بحوث فی الاصول (تقریرات درس اصول شهید محمد باقر صدر)، ج ۷، ص ۳۱۵ تا ۳۳۵ و ۳۴۹ تا ۳۸۹.

۱۵. شیخ بهایی: مشرق الشمسین، ص ۲۶۸، ادامه حبل المتین.

۱۶. مائده/۶.

در باره تفسیر آیه کریمه ای است که در بیان وضو وارد شده است. خداوند سبحان در سوره مائده می فرماید: «ای کسانی که ایمان آوردید، وقتی برای نماز به پا می خیزید، صورت و دستان خود را تا آرنج بشوید و بر سر و پاهایتان تا برآمدگی روی پا مسح کنید...» سخن در تفسیر این آیه کریمه، مستلزم توضیحاتی است که در دوازده درس می آید... ۱۷.

وی، آن گاه در ضمن بیان آیات از روایات تفسیری و روایاتی که در جوانب مسکوت مانده در آیات قابل طرح است، استفاده می کند. برای مثال، در همین آیه سوره مائده در بیان وضو، ضمن تفسیر آیه و بیان اقوال مختلف در آن، از احادیث برای توضیح جوانب مختلف آن بهره فراوان می برد.

۵. شیخ بهایی صاحب اثری مترگ و ماندگار در اصول فقه، به نام «زبدۃ الاصول» است. پرداختن به پاره ای مباحث منطقی مورد نیاز در استنباط، توجه به مباحثی از کلام مانند مبحث حسن و قبح که از مبادی اصول فقه است و نیز ارائه نگاهی مقارن بین اصول فقه مذاهب اسلامی، از ویژگی های اصول فقه اوست.^{۱۸} اما متأسفانه، عدم فرصت او برای ارائه مباحثی از فقه که در آن ها کاربرد اصول فقه بارزتر و سرنوشت سازتر است، مانع از آن شده است که اکنون بتوانیم جایگاه اصول فقه را به خوبی در فقه او مشخص کنیم. در حقیقت فقه استدلالی شیخ بهایی، تا آن جا که نگارنده می داند و آثار او در دست است، محدود به مباحثی از طهارت و صلاة است. شیخ بهایی در فقه استدلالی موجود خود تلاش کرده به بهترین وجه، به گردآوری و نظم بخشی روایات، بررسی سندی، فقه الحدیث و طرق جمع بین روایات فراوان در دو حوزه طهارت و

۱۷. شیخ بهایی: همان، ص ۲۷۹.

۱۸. شیخ بهایی: زبدۃ الاصول، انتشارات دارالبشیر، قم، ۱۳۸۳-۱۴۲۵ه، صفحات ۱۱ تا ۵۹، ۱۰۲ تا ۱۶۳، ۲۱۵ تا ۲۲۴، ۲۴۷ تا ۲۵۹ و مواردی از این دست.

صلاة بپردازد. او در این کار توانسته گنجینه ارزشمندی از نقل و بررسی منظم روایات مورد نیاز در دو حوزه یادشده، برای فقهای پس از خود تا به امروز بر جای گذارد. بنابراین اصول فقه، تا آنجا که در جمع بین دلالت‌ها در مباحث الفاظ، مانند عام و خاص، مطلق و مقید و غیره به کار می‌آید، در فقه استدلالی شیخ بهایی به صورت معمول و عرفی به کار گرفته شده است. با وجود این نمونه‌هایی از دقت‌های شایسته او را در تطبیق مباحث اصولی، در همین مقدار از فقه استدلالی او هم می‌توان مشاهده کرد. یک نمونه در بحث نواقض وضو است؛ ضمن بیان روایات بحث، به روایت صحیح‌ه‌ای از زراره می‌رسد که در اصول فقه متأخران، یکی از ادله استصحاب است.^{۱۹} فراز مورد نظر روایت چنین است: «... فانه علی یقین من وضوئه و لاینقض الیقین ابدأ بالشک و لکن ینقضه بیقین آخر.»^{۲۰} نکته اصولی‌ایی که مورد دقت شیخ بهایی در این جا قرار گرفته، این است که مراد از یقین در این موارد، اثر یقین است که در این جا همان جواز ورود به نماز است. طبعاً مراد از شک هم، مطابق با مراد یقین، اثر آن است که ممنوعیت ورود به نماز است؛ زیرا نماز گزار باید همه شرایط نماز را احراز کند و با وجود شک در طهارت، آن را احراز نکرده است. اما توضیح او درباره شک به لحاظ وجود و بقای شک است که آن نیز توضیح شایسته‌ای است. عبارت شیخ بهایی چنین است:

و المراد بالیقین فی قوله لاینقض الیقین ابدأ بالشک، اثر الیقین
اعنی استباحة الصلاة التي هی مستصحبة من حین الفراغ من
الوضوء و المراد بالشک ما يحصل المكلف فی اول وهلة قبل

۱۹. بنگرید: شیخ انصاری: فرائد الاصول، مجمع الفکر الاسلامی، قم، ۱۴۱۹ق، ج ۳، ص ۵۵؛ و آخوند خراسانی: کفایة الاصول، انتشارات آل‌البیت، قم، ۱۴۰۹، ص ۳۸۸.

۲۰. جامع احادیث الشیعه ج ۲، ص ۴۲۴، کتاب الطهاره، ابواب ما ینقض الوضوء، باب ۱، حدیث ۳۶.

توجه شیخ بهایی به دو منبع اصلی فقه (کتاب و سنت) و رابطه آن‌ها، در خور تحقیق و بررسی است. تا آن جا که نگارنده می‌داند، وی نخستین کسی است که واژه «منبع» را برای آنچه احکام اسلامی چه اصلی و چه فرعی از آن می‌تراود، به کار برده است.

ملاحظة الاستصحاب المذكور، فتأمل فی هذا المقام فانه من مزالت الأقدام.

مراد از یقین در «لایتنقض الیقین ابداً بالشک» اثر یقین است، یعنی جواز ورود در نماز که همانا مستصحب ما از هنگام فارغ شدن از وضو است و مراد از شک به لحاظ اولین توجه مکلف قبل از لحاظ استصحاب مذکور است. باید در این جا دقت کرد زیرا جایی است که ممکن است ذهن خطاکار بلغزد.^{۲۱}

دقت شیخ در این جا از آن روست که در استصحاب، یقین به حالت سابق، همواره باقی است و با وجود شک در زمان لاحق، آن یقین با متعلق خاص خود که حالت سابق است، اکنون نیز باقی است. آنچه باقی ماندن آن مشکوک می‌شود همان مستصحب است که در این جا شیخ بهایی آن را اثر یقین یعنی جواز ورود در نماز دانسته است.

۶. علوم حدیث و رجال، نقش اساسی و تعیین کننده‌ای در فقه شیخ بهایی دارد. در واقع، محوریت روایات در فقه او مستلزم توجه گسترده به علوم حدیث شده است. از همین روست که هم در کتاب «جبل المتین» و هم در کتاب «مشرق الشمسین»، رساله‌ای را در علم درایه، به عنوان مقدمه کتاب افزوده است. ظاهراً بنا داشته است این دو کتاب را دو دوره کامل فقه قرار

۲۱. شیخ بهایی: مشرق الشمسین، همان، ص ۳۰۳.

دهد؛ با این تفاوت که در مشرق الشمسین که پس از حبل المتین نگاشته شده^{۲۲} تلاش کرده آیات الاحکام را هم بیفزاید.^{۲۳} رساله درایه او به نام وجیزه به عنوان مقدمه حبل المتین قرار گرفته است. در ابتدای این رساله می گوید:

فهذه رسالة عزيزة موسومة بالوجيزة تتضمن خلاصة علم الدراية وتشتمل على زبدة ما يحتاج اليه اهل الرواية جعلتها كالمقدمة لكتاب حبل المتين.

این رساله گران بهایی به نام وجیزه است که در بردارنده خلاصه علم درایه است و مشتمل بر خلاصه اموری است که طالبان روایات و شاغلان به آن، نیازمند آن هستند. این رساله را چونان مقدمه ای برای کتاب حبل المتین قرار می دهیم.^{۲۴}

همین شیوه، عملاً در کتاب مشرق الشمسین در پیش گرفته شده است. اما در آن جا یک رساله مستقل که مقدمه قرار گرفته باشد، وجود ندارد؛ بلکه، مقدمات درایه ای و رجالی مفیدی طی چندین بیان ارائه شده و در نهایت سند خود را به کتب اربعه یاد کرده است.^{۲۵} محوریت روایات و پیش برد مقاصد بر اساس علوم حدیث و رجال، در فقه شیخ بهایی با اولین نگاه به متن کتاب های فقهی او آشکار است. در حبل المتین در ابتدای هر موضوعی، روایات آن را با اشاره به ارزش سندی آن ارائه می دهد و سپس به توضیح کلمات و جملات روایات می پردازد و نحوه دلالت آن ها را بر احکام مورد نظر، با توجه به روایات دیگر و جمع بین آن ها، ارائه می دهد. این روش بر خلاف روش

۲۲. ر. ک. شیخ بهایی: همان، ص ۲۶۸. در این جا از حبل المتین یاد می کند: «وقد

رتبته على اربعة مناهج كترتيب كتابي الكبير الموسوم بالحبل المتين...»

۲۳. همان: «وان اوشح صدور مقاصده بتفسير ما ورد فيها من الآيات الكریمه...»

۲۴. شیخ بهایی: حبل المتین، ص ۴.

۲۵. شیخ بهایی: مشرق الشمسین، ص ۲۶۸: «وقدمت امام المقصود مقدمات تفید

زیاده بصیرة للطالبین...»

مألوف فقها است که در هر موضوعی ابتدا اقوال را می‌آورند و سپس با توجه به نقد ادله آن‌ها، نظر برگزیده خود را مستدل می‌سازند. با توجه به این روش شیخ بهایی، می‌توان به آسانی از کتاب‌های فقهی او، کتاب‌های شرح اخبار مانند کتاب «مرآت العقول» مرحوم مجلسی و یا «شرح من لا یحضر» مرحوم محمد تقی مجلسی را استحصالی کرد.

۷. با وجود محوریت روایات در فقه شیخ بهایی، با روشی که اشاره شد، او به اقوال فقها و نقد ادله آن‌ها، اجماع و شهرت، توجه فراوانی دارد. در حقیقت در ضمن بیان و بررسی روایات، بر اساس تقسیم‌بندی‌ای که ارائه می‌دهد، به رأی فقهای دیگر هم می‌پردازد. برای مثال، در بحث «تحدید الوجه و حکم تخلیل الشعر»، می‌نویسد: در این باره دو حدیث وجود دارد. اولین حدیث از احادیث صحیحه است؛ صحیحه‌ای از زراره به نقل از امام باقر علیه السلام. ۲۶ طبق این روایت، محدوده صورت که در وضو لازم است شسته شود، عبارت است از: «ما دارت علیه الوسطی و الابهام من قصاص شعر الرأس الی الذقن و ما جرت علیه الاصبغان مستدیراً فهو من الوجه» ۲۷ و اما درباره حکم تخلیل شعر، در همتین روایت، به نقل از صدوق می‌خوانیم: «کل ما احاط به من الشعر فلیس علی العباد ان یطلبوه و لایحشوا عنه و لکن یجری علیه الماء». ۲۸ حدیث دوم، صحیحه محمد بن مسلم است درباره رساندن آب به زیر مو که از آن به تبطین یاد می‌کنند: «سألته عن الرجل یتوضأ بیطن لحیته؟ قال: لا». ۲۹ شیخ بهایی پس از بیان این دو روایت و توضیحاتی

۲۶. شیخ بهایی: جبل المتین، ص ۱۳.

۲۷. جامع احادیث الشیعه، ج ۲، ص ۳۶۲ و ۳۶۳، کتاب الطهارة، ابواب الوضوء، باب ۱۹، حدیث ۱ و ۲.

۲۸. همان، ص ۳۶۳ و حدیث ۲.

۲۹. همان، ص ۳۶۴ و حدیث ۷.

درباره «تحدید وجه» که در روایت اول و سایر روایات درباره آن سخن گفته شده است، درباره حکم «تخلیل شعر» - که ظاهراً با «تبطين لحيه»، در این جا یک معنا دارد - می‌گوید: فراز دوم^{۳۰} از حدیث اول و حدیث دوم، مستند فقها در عدم وجوب رساندن آب به لابه لا و زیرمو، در صورتی که موی پوشیده و فراگیر در صورت باشد، قرار گرفته است و در تفسیر موی پوشیده گفته شده آن مویی است که هنگام مواجهه و مخاطبه با دیگران، پوست صورت از زیر آن، دیده نشود. اما درباره رساندن آب به لابه لای موی کم، فقها اختلاف کرده‌اند. تفسیر موی کم، مقابل تفسیر موی پوشیده و انبوه است. سید مرتضی، این جنید و علامه در قواعد، مختلف و تذکره گفته‌اند که رساندن آب به لابه لای موی کم، واجب است؛ اما شیخ طوسی، محقق حلی و علامه در منتهی و شهید در ذکری و دروس گفته‌اند واجب نیست؛ که این قول مشهور است.^{۳۱} شیخ بهایی پس از این نقل اختلاف، استدلال شهید در کتاب ذکری را بر قول دوم، نقل و نقد می‌کند و با توجه به عبارت «کلما احاط به الشعر فلیس علی العباد ان یطلبوه» در روایت اول، نظر سید مرتضی و فقهای همراه او را تقویت می‌کند؛ زیرا عبارت مذکور ظهور در احاطه دائمی دارد. بنابراین در موی کم که احاطه دائمی بر پوست ندارد و گاهی زیر آن پیداست و گاهی پیدا نیست، رساندن آب به پوست واجب است و باید تخلیل شود؛ یعنی لابه لای آن شسته شود.^{۳۲} رویه کلی شیخ بهایی در سراسر حبل المتین و نیز در سایر کتاب‌های فقهی او، نسبت به پرداختن به اقوال فقهی، همین است که در این مثال دیدیم. این رویه از رویه غالب فقها در کتاب‌های فقهی متفاوت است. سخن در این است که آثار متفاوت این رویه با رویه غالب فقها چیست؟ به نظر می‌رسد از آثار مثبت رویه شیخ بهایی این است که با در پیش گرفتن این رویه،

۳۰. کل ما احاط به من الشعر... .

۳۱. شیخ بهایی: همان، ص ۱۵.

۳۲. همان.

فقیه در مقام استنباط احکام، به گونه‌ای آزادتر و مستقل‌تر از دایره اقوال مطرح، به سراغ روایات می‌رود؛ همه آن‌ها را در موضوع می‌بیند؛ سندها، دلالت‌ها و نسبت‌های روایات را با یکدیگر می‌سنجد و احتمالاً پاسخ خود را در مورد موضوع به دست می‌آورد. این کار می‌تواند فقیه را از گرفتار آمدن احتمالی در برخی از تفاسیر فقها که ممکن است تحت تأثیر زمان و مکان خود، از روایات ارائه کرده باشند و بعداً در طول تاریخ فقه به اندازه کافی مورد نقد و بررسی قرار نگرفته است، رهایی بخشد. این فایده و اثر، برای فقیهانی که می‌خواهند پاسخگوی مسائل زمان و مکان خود بر اساس منابع اصلی فقه یعنی قرآن و سنت باشند، کم نیست. البته در ضمن این روش، چنان‌که در مثال فوق دیدیم، به اقوال فقها هم پرداخته می‌شود. اما آنچه ممکن است در این روش مغفول بماند، این است که شاید برخی از اقوال با کمک ادله دیگری غیر از روایات، مانند اجماع، عقل و بنای عقلا نظر دیگری ارائه داده باشند که دست کم لازم است نسبت آن ادله با روایات، بررسی شود. شاید پاسخگو بودن مفاد روایات به صورتی روشن و وارد شدن آن‌ها در خود موضوع، در ابوابی که شیخ بهایی فرصت کرده به آن‌ها پردازد، یعنی ابواب طهارت و صلاة، بتواند دفاعی از شیخ بهایی در به کارگیری روش فوق و مصون بودن او از آفات احتمالی مورد اشاره آن باشد. به عبارت دیگر، اگر شیخ بهایی فرصت می‌کرد در ابواب معاملات و سیاسات که با روایات کم‌تری مواجه هستیم، وارد شود، شاید خود وی روش یادشده را به نحوی تعدیل می‌کرد.

۸. نمونه‌ای از فقه استدلالی شیخ بهایی در باب امر به معروف و نهی از منکر که ارتباط آن با جامعه، نسبت به طهارت و صلاة، بیش‌تر است، می‌تواند گام دیگری برای افق‌گشایی در فقه او در این فرصت مختصر باشد. سخن او در کتاب اربعین، با نقل روایتی از کافی درباره امر به معروف و نهی از منکر آغاز می‌شود. روایت چنین است:

عن الصادق علیه السلام قال: قال رسول الله صلی الله علیه و



شیخ بهایی صاحب اثری سترگ و ماندگار در اصول فقه، به نام «زبدة الاصول» است. پرداختن به پاره‌ای مباحث منطقی مورد نیاز در استنباط، توجه به مباحثی از کلام مانند مبحث حسن و قبح که از مبادی اصول فقه است و نیز ارائه نگاهی مقارن بین اصول فقه مذاهب اسلامی، از ویژگی‌های اصول فقه اوست.

آله: ان الله عزوجل ليغض المؤمن الضعيف الذي لا دين له؛ قيل له: و ما المؤمن الذي لا دين له يا رسول الله(ص)؟ قال الذي لا ينهى عن المنكر. قال مسعدة و سئل ابو عبد الله عليه السلام عن الامر بالمعروف و النهي عن المنكر، أوجب هو على الامة جميعاً؟ فقال: لا. فقيل له و لم؟ قال انما هو على القوى المطاع العالم بالمعروف عن المنكر لا على الضعفة الذين لا يهتدون سبيلاً و الدليل على ذلك من كتاب الله عزوجل قوله تعالى ولتكن منكم امة يدعون الى الخير و يأمرون بالمعروف و ينهون عن المنكر فهذا خاص غير عام كما قال الله عزوجل و من قوم موسى امة يهدون بالحق و به يعدلون.^{۳۳}

شیخ پس از بیان نکاتی در فهم بهتر عبارات روایت، این بحث فقهی را بین فقها طرح می‌کند که آیا امر به معروف و نهی از منکر واجب کفایی است یا واجب عینی؟^{۳۴} برای روشن تر شدن محل نزاع و تطبیق دقیق و خوب کفایی و

۳۳. ر. ک. الکافی، ج ۵، ص ۵۹ و ۶۰؛ شیخ بهایی: اربعین، تصحیح محمد صابری، ایران، چاپ سنگی، بی تا، ص ۱۰۰؛ و آیات به ترتیب ذکر در روایت: آل عمران/۱۰۴ و اعراف/۱۵۹.

۳۴. شیخ بهایی: همان، ص ۱۰۱.

عینی بر مسأله، مثالی می‌زند و می‌گوید: مثلاً، شخصی نماز نمی‌خواند و شرب خمر می‌کند؛ در محل زندگی او ده نفر هستند که احتمال می‌دهند اگر او را امر و نهی کنند، در رفع گناه مؤثر خواهد بود، بدون این که ضرری به آن‌ها وارد شود. یک نفر از ده نفر، امر و نهی خود را آغاز می‌کند و ترتب اثر بر امر و نهی او مظنون است. پرسش این است که در این حال، با وجودی که هنوز اثر، یعنی انجام نماز و ترک شرب خمر حاصل نشده است، آیا وجوب امر و نهی از نه نفر دیگر ساقط است یا این که آنان نیز باید در امر و نهی تا حصول نتیجه، مشارکت کنند و بازنشینند؟^{۳۵} پس از این مثال به استناد همین روایت نقل شده، به اقوال فقهایی می‌پردازد که در مسأله اختلاف کرده‌اند؛ و می‌گوید: صاحبان قول به وجوب عینی، به بخش نخست روایت و نیز احادیثی مشابه استدلال کرده‌اند که در آن‌ها ظاهراً وجوب امر و نهی بر هر مکلفی واجب می‌شود.^{۳۶} شیخ بهایی این استدلال را آن اندازه ناصحیح می‌داند که تنها با جمله «و الاستدلال کما تری» از آن می‌گذرد.^{۳۷} شاید مرادش این باشد که این استدلال، مصادره به مطلوب است؛ زیرا در صدر این روایت و روایات مشابه، تنها اصل وجوب امر و نهی آمده است، اما این که به گونه وجوب کفایی است یا عینی، در آن‌ها نیز، اول کلام است و دلالتی ندارند. البته ممکن است، همان طور که خود شیخ بهایی هم از قول این دسته نقل کرده،^{۳۸} مراد آنان ظهور این روایات در وجوب عینی باشد. در این صورت می‌توان مسأله را بر قاعده‌ای اصولی مبتنی کرد که مدعی است ظهور هر امری در وجوب عینی است؛ و وجوب کفایی، قرینه خاص می‌خواهد.^{۳۹}

۳۵. همان، ص ۱۰۲.

۳۶. همان.

۳۷. همان.

۳۸. همان.

۳۹. ر. ک. آخوند خراسانی: همان، ج ۱، ص ۱۱۶.

اما وی از صاحبان قول به وجوب کفایی نقل می‌کند که به آیه شریفه منقول در روایت^{۴۰} و اواخر همین روایت استدلال کرده‌اند. نکته‌ای که شیخ بهایی در این جا به آن توجه می‌دهد، لزوم تفاوت بین وجوب کفایی و واجب بودن امری بر دسته‌ای خاص در جامعه، به دلیل جمع بودن شرایط مورد نظر شارع مقدس در آن دسته خاص است. با توضیحی از این دست که می‌گوید: آیه و حدیثی که مورد استدلال قائلان به وجوب کفایی قرار گرفته است، همانا بر عدم وجوب امر و نهی بر همه افراد جامعه دلالت می‌کند؛ زیرا همه جامع شرایط وجوب نیستند. این امر دلالت بر آن ندارد که اگر بعضی از افراد واجد شرایط، به امر و نهی اقدام کردند و هنوز اثر مورد نظر بر اقدام آنان مترتب نشده است، از سایر افراد واجد شرایط ساقط می‌شود. نزاع در وجوب کفایی و عینی در همین جا است که اگر ساقط شود، وجوب، کفایی خواهد بود؛ در غیر این صورت وجوب، عینی است. سقوط واجب از غیر واجدان شرایط به معنای وجوب کفایی نیست.^{۴۱}

پس از نقد ادله دو طرف، با توجه به مثالی که از او نقل کردیم، چنین اظهار نظر می‌کند: «لا یبعد ان یقال انه اذا شرع احد العشرة فی المثل السابق، بالامر و النهی، فإن ظن التسعة الباقون ان مشارکتهم له لا تثمر تعجیل ترتب الاثر و لا رسوخ الانزجار فی قلب من یراد انزجاره، بل وجودها فی ذلک کعدمها، فالمشاركة غیر واجبة و الوجوب علی الکفاية و الا فالوجوب علی العشرة عینی.»^{۴۲} حاصل این نظر را می‌توان چنین بیان کرد که وجوب امر و نهی، وجوب کفایی است؛ اما در وجوب کفایی چنین نیست که وقتی عده‌ای واجد شرایط، امثال را شروع کردند یا در صدد شروع آن برآمدند، وجوب از سایر واجدان شرایط ساقط می‌شود؛ بلکه باید ببینند اگر مشارکت آن‌ها در

۴۰. مراد آیه ۱۰۴ سوره آل عمران است. ر. ک. شیخ محمدحسن نجفی:

جواهر الکلام، چاپ اسلامی، ج ۲۱، ص ۳۶۰.

۴۱. همان.

۴۲. همان.

امثال، در سرعت یا کیفیت بهتر حصول نتیجه مؤثر است، آن‌ها نیز مشارکت کنند. چنین مشارکتی به همان ادله و جوب امر ونهی، واجب است. در این صورت، از آن‌جا که وجوب، عملاً بر گردن همه واجدان شرایط خواهد بود، می‌توان وجوب را عینی نامید؛ عبارت «والا فالوجوب علی العشرة عینی» همین پیام را دارد. اما در صورتی که مشارکت دیگران هیچ تأثیری در امثال ندارد، وجوب از آنان ساقط است.

در این‌جا توجه به دو نکته مناسب است: اول این‌که به لحاظ ملاک وجوب عینی و وجوب کفایی، سخن شیخ بهایی درباره وجوب امر ونهی، چیزی جز وجوب کفایی نیست و تعمیم وجوب به دیگران، در صورتی که مشارکت آنان کیفیت یا سرعت امثال را بهتر می‌کند، وجوب کفایی را وجوب عینی نمی‌کند؛ بلکه به معنای حالتی از وجوب کفایی است که در آن باید برای رسیدن به نتیجه، همه مشارکت کنند؛ زیرا «من به الکفایه»، به گونه‌ای که از دیگران ساقط شود، وجود ندارد. به عبارت دیگر وجوب عینی ملاکاً و در عالم جعل، با وجوب کفایی متفاوت است. در وجوب عینی، مصلحت و ملاک در عالم جعل در صدور فعل از هر مکلف واجد شرایطی است؛ خواه از دیگران صادر شود، خواه نشود. اما در وجوب کفایی، مصلحت و ملاک در وقوع چیزی در خارج است؛ اگر به فعل عده‌ای آن وقوع تحقق یابد، ملاک به دست آمده است و فعل دیگران، وجوبی ندارد.^{۴۳} نکته دوم این‌که از دقت شیخ بهایی در وجوب کفایی می‌توان نتیجه گرفت که در فریضه امر به معروف و نهی از منکر، همه واجدان شرایط، برای سرعت و کیفیت بهتر نتیجه، باید مشارکت کنند و شروع یا تصدی آن توسط عده‌ای، وجوب چنین مشارکتی را ساقط نمی‌کند. بنابراین، در فرض تصدی حکومت اسلامی برای اجرای این فریضه، بر هر کس که مشارکت او سرعت و کیفیت را بهتر می‌کند، مشارکت و همکاری واجب است و تصدی حکومت این وجوب را از سایر افراد ساقط نمی‌کند.

۴۳. ر. ک. السید الخویی: اجود التقریرات (تقریرات درس میرزای نائینی)

کتابفروشی مصطفوی، قم، بی تا، ج ۱، ص ۱۸۷.